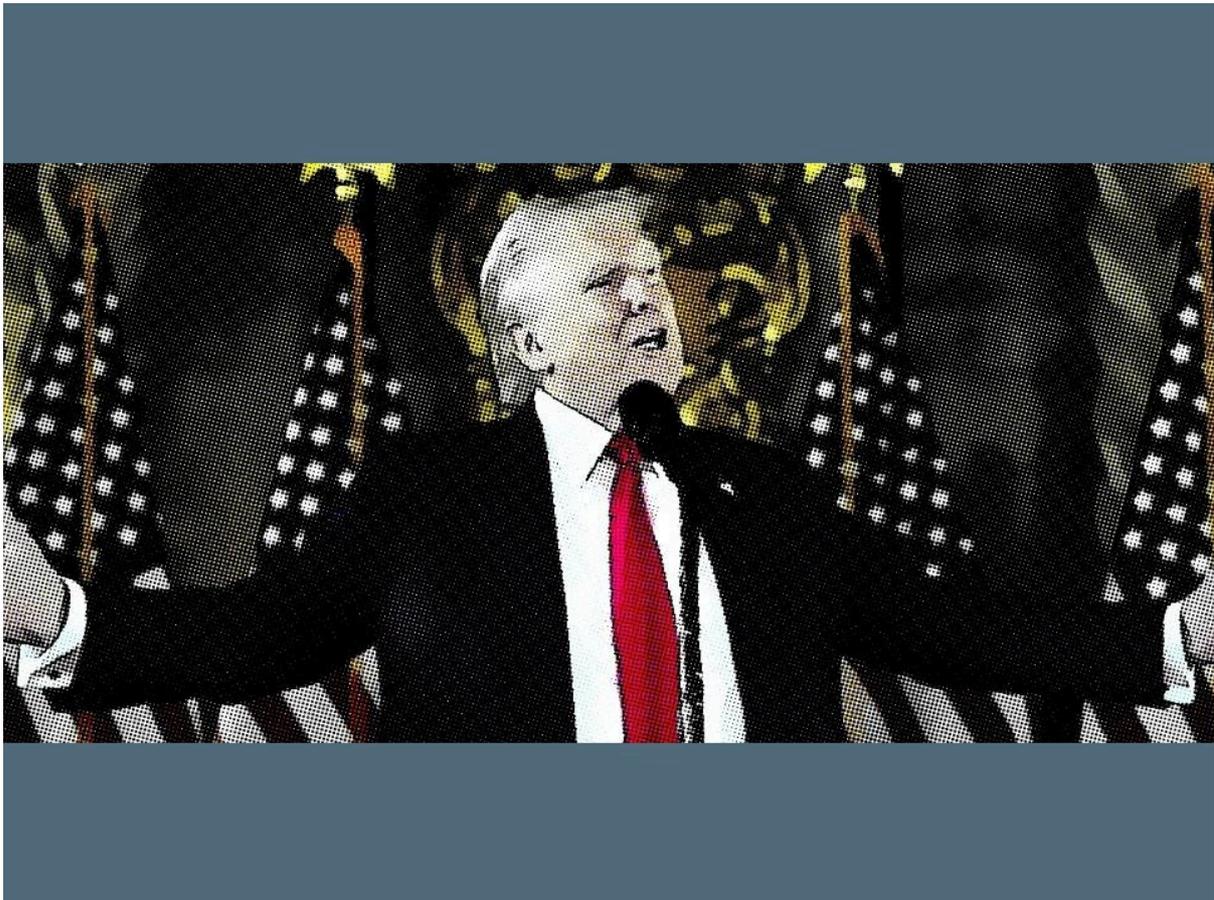




گونگ گانگ: تعرفه‌ها فقط آغاز کار است، ترامپ از "تسلیم‌شدگان" توافقات نابرابر عجیب و غریب طلب خواهد کرد



گونگ گانگ

[ترجمه مجله جنوب جهانی](#)

رئیس مؤسسه مالی دانشگاه اقتصاد و دارایی یونان و استاد راهنمای دکترا

۱. مقدمه

ترامپ پس از روی کار آمدن، برای بازگرداندن عظمت به آمریکا، آشکارا جنگ تعرفه‌ای را علیه سراسر جهان آغاز کرده است. هدف از جنگ تعرفه‌ای بدون شک افزایش سریع درآمد مالی آمریکا در کوتاه‌مدت و شکل‌دهی مجدد به الگوی تجارت و مالی جهانی در بلندمدت است تا به آمریکا کمک کند از کسری تجاری طولانی‌مدت خود رهایی یابد و تولیدات صنعتی را به آمریکا بازگرداند.

با این حال، جنگ تعرفه‌ای تنها آغاز مجموعه‌ای از جنگ‌های اقتصادی آمریکا است! ترامپ اکنون منتظر تماس تلفنی سایر کشورها و مذاکره‌ی حضوری آنهاست و ادعا می‌کند که با مهارت‌های مذاکره‌ی نابغه‌وار خود، توافقات اقتصادی به نفع آمریکا را به دست خواهد آورد. این فرآیند مذاکرات با سایر کشورها، همان جنگ اقتصادی آمریکا است.

ترامپ از طریق به اصطلاح "مذاکرات" به دنبال دستیابی به چه اهدافی است؟ چرا اینقدر مطمئن و با اعتماد به نفس است؟ ترفند او چیست؟ به چه چیزی تکیه می‌کند؟ چه برگ‌های برنده‌ای در جعبه‌ی ابزار او وجود دارد؟ ما باید این مسائل را به وضوح درک کنیم. تنها در این صورت، چین می‌تواند در مواجهه با زورگویی آمریکا، پیش‌بینی‌های لازم را انجام دهد، با آرامش واکنش نشان دهد و واقعاً به این اصل عمل کند: "هر چه او قوی باشد، باد ملایم بر فراز تپه می‌وزد؛ هر چه او زورگو باشد، ماه روشن بر رودخانه می‌تابد."

این مقاله با تکیه بر مجموعه تحقیقات تیم مشاوران ترامپ، از جمله گزارش میلان، به بررسی اهداف سیاستی، ابزارها و منطق پشت آنها در دولت ترامپ می‌پردازد. خواهیم دید که اگرچه گزارش میلان از بسیاری جهات بسیار تخصصی است، اما تحلیل اهداف استراتژیک غیرقابل‌دستیابی را بر عهده گرفته است، که باعث می‌شود ابزارهای پیشنهادی این گزارش هم پوچ و هم قلدرمآبانه باشند. به همین دلیل، چین باید خود را آماده کند، نه تنها برای تحمل طوفان‌های احتمالی، بلکه برای حفظ هوشیاری و عدم فریب خوردن توسط وسوسه‌ها.

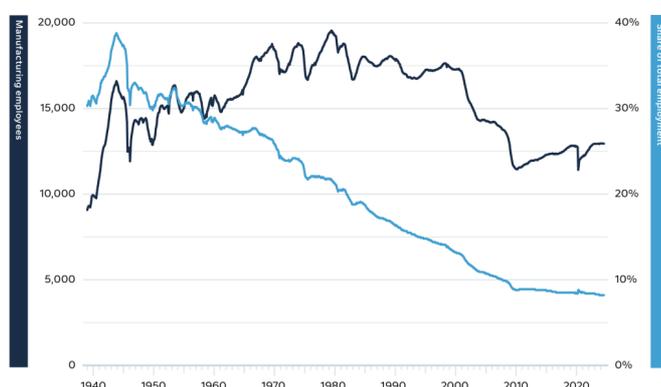
۲. بازگرداندن عظمت آمریکا از منظر تولید و تجارت

استفان میلان، رئیس فعلی شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید، در نوامبر ۲۰۲۴ کتابچه‌ای با عنوان "راهنمای بازسازی سیستم تجارت جهانی" نوشت که به عنوان یک سند مهم در تعیین مسیر سیاست‌های اقتصادی آمریکا تلقی می‌شود. در ۷ آوریل ۲۰۲۵، وبسایت کاخ سفید سخنرانی

استفان میلان، رئیس شورای مشاوران اقتصادی کاخ سفید در مؤسسه هادسون را منتشر کرد. به نظر می‌رسد که میلان در این سخنرانی، بیانیه‌ای کوتاه و توضیحی در مورد گزارش نوامبر سال گذشته ارائه کرده است. این دو سند را با هم به عنوان گزارش میلان در نظر می‌گیریم.

(الف) تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری

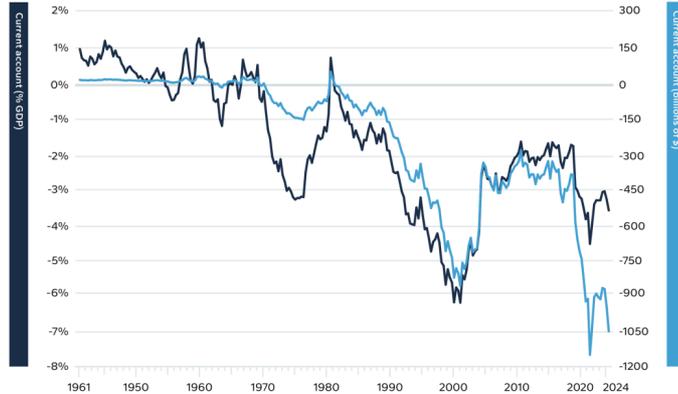
گزارش میلان معتقد است: اگرچه آمریکا هنوز به عنوان قدرتمندترین کشور جهان شناخته می‌شود، اما اقتصاد آمریکا با چالش‌های بسیار مهمی روبرو است، یعنی تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری رو به رشد طولانی‌مدت ناشی از آن. در اینجا می‌بینیم که گزارش میلان، کسری تجاری را نتیجه اجتناب‌ناپذیر تهی شدن تولیدات صنعتی می‌داند.



در واقع، تولیدات صنعتی دارای به اصطلاح اثر مقیاس هستند. بنابراین، توسعه تولیدات صنعتی به مقیاس بزرگ معمولاً نیازمند پشتیبانی از بازار جهانی گسترده‌تری است. از این رو، رابطه بین تجارت و تولیدات صنعتی را مشاهده می‌کنیم. شکل ۱ وضعیت اشتغال در تولیدات صنعتی آمریکا را که در گزارش میلان ارائه شده است، نشان می‌دهد.

این نمودار به وضوح روند تغییرات تعداد شاغلان در تولیدات صنعتی آمریکا و نسبت اشتغال در تولیدات صنعتی به کل اشتغال را نشان می‌دهد. منحنی تیره، تعداد شاغلان در تولیدات صنعتی را نشان می‌دهد، در حالی که منحنی روشن، نسبت اشتغال در تولیدات صنعتی را نشان می‌دهد. مشاهده می‌کنیم که از سال ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰، تعداد شاغلان در تولیدات صنعتی آمریکا به طور کلی روند صعودی داشته است، اگرچه نوساناتی در این دوره وجود داشته است، اما پس از سال ۱۹۸۰، تعداد شاغلان در تولیدات صنعتی به طور قابل توجهی کاهش یافته است، به ویژه پس از سال ۲۰۰۰، سرعت کاهش افزایش یافته است. نسبت اشتغال در تولیدات صنعتی از زمان پایان جنگ

جهانی دوم، از نزدیک به ۴۰٪ به طور پیوسته کاهش یافته و در سال ۲۰۲۰ به کمتر از ۱۰٪ رسیده است.



در مقایسه بین‌المللی، مقیاس تولیدات صنعتی آمریکا بسیار عقب‌تر از چین است. در سال ۲۰۲۳، تولیدات صنعتی چین در رتبه اول جهان قرار داشت و سهم آن از تولیدات صنعتی جهانی ۳۰٪ بود، در حالی که آمریکا در رتبه دوم قرار داشت و سهم آن از تولیدات صنعتی جهانی ۱۷.۳٪ بود. تولیدات صنعتی چین معادل مجموع تولیدات صنعتی آمریکا، آلمان، ژاپن و هند است که در رتبه‌های دوم تا پنجم قرار دارند.

در همین حال، از زمان فروپاشی سیستم برتون وودز، آمریکا با کسری حساب جاری مواجه شده است. منحنی تیره در شکل ۲، درصد حساب جاری آمریکا نسبت به تولید ناخالص داخلی را نشان می‌دهد، در حالی که منحنی روشن، مقیاس کسری حساب جاری آمریکا را به صورت مطلق نشان می‌دهد. مشاهده می‌شود که حساب جاری آمریکا در حدود سال ۱۹۶۰ شروع به منفی شدن، یعنی کسری، کرد و پس از سال ۱۹۸۰، مقیاس آن به طور مداوم افزایش یافت. هم از نظر مقدار مطلق و هم از نظر نسبت به تولید ناخالص داخلی، در سال ۲۰۰۰ به اوج خود رسید. پس از آن، مقدار نسبی (یعنی نسبت به تولید ناخالص داخلی) کاهش یافت، اما مقدار مطلق (یعنی مقیاس کسری یا کسری تجاری) همچنان به طور متغیر افزایش یافت.

(ب) دلایل تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری

دلایل متعددی برای تهی شدن تولیدات صنعتی آمریکا وجود دارد. اول از همه، پیشرفت فناوری. پیشرفت فناوری از یک طرف، با افزایش بهره‌وری نیروی کار، توسعه بیشتر اقتصادی را تقویت

می‌کند؛ از طرف دیگر، با مکانیزاسیون، اتوماسیون و هوشمندسازی، استفاده از نیروی کار را صرفه‌جویی می‌کند و در نتیجه، تقاضا برای نیروی کار در بخش دوم (یا تولیدات صنعتی) را کاهش می‌دهد.

دوم، جهانی شدن. برای شرکت‌های کشورهای توسعه‌یافته، به اصطلاح جهانی شدن به معنای انتقال مراحل تولید و مونتاژ محصولات تحت رهبری آنها به کشورهای در حال توسعه با هزینه‌های نیروی کار پایین‌تر است. البته، تحقیق و توسعه، طراحی، برند، مدیریت و فروش محصولات همچنان تحت رهبری شرکت‌های اصلی قرار دارد. به طور خلاصه، پیشرفت فناوری و جهانی شدن، انتقال دوم نیروی کار را تقویت کرده‌اند. در اینجا، انتقال دوم نیروی کار به معنای انتقال نیروی کار از بخش دوم به بخش سوم است که در تضاد آشکار با انتقال اول نیروی کار، یعنی انتقال نیروی کار از بخش اول به بخش دوم قرار دارد.

لازم به ذکر است که اگرچه گزارش میلان به طور بسیار خلاصه به پیشرفت فناوری و جهانی شدن به عنوان دلایل مهم تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری اشاره کرده است، اما این گزارش بیشتر بر این تأکید دارد که محیط تجارت بین‌المللی و محیط مالی بین‌المللی که برای آمریکا بسیار نامطلوب هستند، دلایل اصلی تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری هستند.

محیط تجارت بین‌المللی بسیار نامطلوب برای آمریکا در مقایسهٔ تعرفه‌های آمریکا و سایر کشورها در چارچوب سازمان تجارت جهانی (WTO) مشهود است. اگرچه سازمان تجارت جهانی از سیاست تجارت آزاد پیروی می‌کند و به طور کلی از کشورهای مختلف می‌خواهد تعرفه‌های واردات را کاهش دهند، اما با توجه به نیاز کشورهای در حال توسعه به پرورش صنایع داخلی خود، سازمان تجارت جهانی به کشورهای در حال توسعه امتیازات ویژه و متفاوت می‌دهد و به آنها اجازه می‌دهد تعرفه‌های نسبتاً بالاتری را حفظ کنند.

به طور کلی، سازمان تجارت جهانی به کشورهای توسعه‌یافته اجازه می‌دهد میانگین تعرفه‌های واردات حدود ۴٪ و به کشورهای در حال توسعه ۱۴٪ باشد. آمریکا به عنوان یک کشور توسعه‌یافته، در چارچوب سازمان تجارت جهانی متعهد به میانگین نرخ تعرفهٔ الزام‌آور ۳.۴٪ شده است، در حالی که میانگین نرخ تعرفهٔ وزنی واقعی آن در سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۲۰ حدود ۱.۵٪-۱.۶٪ بوده است.

در همین حال، در اوایل سال ۲۰۱۸ و پیش از آغاز جنگ تجاری ترامپ علیه چین در دورهٔ نخست ریاست‌جمهوری‌اش، میانگین تعرفهٔ چین بر کالاهای وارداتی از آمریکا حدود ۸٪ بود؛ در اوایل سال ۲۰۲۵، میانگین تعرفهٔ ویتنام بر کالاهای آمریکایی حدود ۱۰٪ بود. بدین ترتیب آشکار است که اگرچه

کشورهای در حال توسعه‌ای مانند چین و ویتنام تعرفه‌هایی بالاتر از تعرفه‌های آمریکا بر کالاهای آن‌ها وضع می‌کنند، اما این امر مطابق با اصول مقرر در چارچوب سازمان تجارت جهانی (WTO) است.

محیط مالی بین‌المللی بسیار نامطلوب برای آمریکا نیز در ارزش‌گذاری بیش از حد و طولانی‌مدت دلار نمود می‌یابد. هنگامی که دلار در مقایسه با سایر ارزها بیش از حد قوی می‌شود و در نتیجه ارزش آن به طور مصنوعی افزایش می‌یابد، کالاهای تولیدشده در آمریکا در بازارهای بین‌المللی گران‌تر می‌شوند. به این ترتیب، رقابت‌پذیری صادرات آمریکا کاهش می‌یابد و واردات ارزان‌تر می‌شود و کسری تجاری اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. در همین حال، ارزش‌گذاری بیش از حد و طولانی‌مدت دلار، هزینه‌های تولید در آمریکا را نیز افزایش داده و فضای بقا را برای تولیدکنندگان داخلی تنگ می‌کند و در بستر جهانی‌سازی، بسیاری از صنایع تولیدی آمریکا را مجبور به انتقال به خارج از کشور می‌کند.

(ج) تأثیرات تهی شدن تولیدات صنعتی و کسری تجاری بر آمریکا

گزارش میلان معتقد است که کسری تجاری، تهی شدن تولیدات صنعتی و عقب ماندن از چین، تأثیرات مرگباری بر اقتصاد آمریکا دارد.

نخست آنکه، این وضعیت تقاضای اقتصاد و جامعه آمریکا برای اشتغال باکیفیت در بخش دوم (صنعت) را کاهش داده و باعث شده است که حجم زیادی از اشتغال به بخش سوم، یعنی خدمات، منتقل شود. اگرچه در بخش سوم، برخی صنایع با سطح بهره‌وری و مهارت بالا وجود دارند که در نتیجه، دستمزد و حقوق بالاتری نیز دارند، مانند مشاوران، وکلا و حسابداران، اما اکثریت قریب به اتفاق مشاغل در بخش سوم نیازی به مهارت بالا ندارند و حجم زیادی از اشتغال در قالب پرستار بچه، راننده، نگهبان، پیشخدمت، فروشنده، پیک، کارگر روزمزد و صاحبان کسب‌وکارهای کوچک تجلی می‌یابد.

در همین حال، انتقال دوم نیروی کار که ناشی از تهی شدن تولیدات صنعتی است، خود به معنای ظهور مجدد نیروی کار مازاد در بخش تولید است و هنگامی که این نیروی کار مازاد به طور گسترده به بخش سوم منتقل می‌شود، ناگزیر فشار کاهشی بر سطح دستمزدها در این بخش وارد می‌کند. به طور خلاصه، انتقال دوم نیروی کار نیز مانند انتقال اول آن، قطعاً بر توزیع درآمد تأثیر می‌گذارد، اما جهت این تأثیر تغییر کرده است. اگرچه در فرآیند انتقال اول نیروی کار، ضریب جینی به تدریج افزایش یافته و توزیع درآمد به تدریج بدتر می‌شود، اما با ظهور اولین نقطه عطف منحنی کوزنتس، انتقال اول نیروی کار در نهایت منجر به بهبود توزیع درآمد می‌شود. با این حال، انتقال دوم نیروی

کار باعث می‌شود که توزیع درآمد دوباره رو به وخامت بگذارد، یعنی دومین نقطه عطف منحنی کوزنتس ظاهر می‌شود.

با این حال، گزارش میلان بیشتر نگران آسیب دیدن قدرت ملی و بروز تهدیدات امنیتی برای آمریکا ناشی از تهی شدن تولیدات صنعتی است. تولیدات صنعتی، معیار سنجش قدرت ملی یک کشور است و تهی شدن آن، قطعاً قدرت ملی را تضعیف کرده و حتی تهدیدات امنیتی برای آن کشور به همراه خواهد داشت. در عصری که رقیب ژئوپلیتیکی وجود نداشت، آمریکا ممکن است چندان به افول تولیدات صنعتی اهمیت نمی‌داد. اما اکنون، این گزارش معتقد است که چین و روسیه نه تنها شرکای تجاری، بلکه تهدیدات امنیتی بالقوه نیز هستند و داشتن صنایع تولیدی قوی و متنوع برای تضمین امنیت ملی بسیار حیاتی است.

به طور خلاصه، این گزارش معتقد است که ارزش‌گذاری بیش از حد و طولانی‌مدت دلار و تعرفه‌های نابرابر، ضربه شدیدی به تولیدات صنعتی و صادرات آمریکا وارد کرده است. تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری کارگران و حتی رکود اقتصادی در برخی مناطق رخ داده است. این نه تنها یک مسئله اقتصادی، بلکه یک مسئله اجتماعی نیز هست و حتی امنیت ملی آمریکا را تهدید می‌کند، زیرا صنایع دفاعی نیز به یک پایه تولیدی قوی نیاز دارند.

(د) ابزارهای سیاستی برای بازگرداندن عظمت به آمریکا

بدین ترتیب آشکار است که گزارش میلان، تهی شدن تولیدات صنعتی را مهم‌ترین چالش اقتصادی آمریکا می‌داند و بازگرداندن تولیدات صنعتی به آمریکا، به طور طبیعی به هدف استراتژیک اصلی این گزارش تبدیل می‌شود. چنین هدف استراتژیکی آشکارا با نیت واقعی ترامپ برای بازگرداندن عظمت به آمریکا (MAGA) نیز همخوانی دارد. همانطور که پیشتر گفته شد، در ظاهر، آمریکا همچنان قدرتمندترین کشور اقتصادی جهان است، پس چگونه می‌توان دوباره به عظمت (یا قدرت) رسید؟ در واقع، تولیدات صنعتی آمریکا زمانی واقعاً قدرتمندترین بود، اما اکنون به رتبه دوم سقوط کرده و تنها ۵۷.۶٪ از رتبه اول (چین) را تشکیل می‌دهد و این فاصله همچنان در حال افزایش است. بنابراین، منظور از بازگرداندن عظمت به آمریکا، بازگرداندن عظمت به تولیدات صنعتی آمریکا است.

از آنجا که محیط کنونی تجارت و مالی بین‌المللی به زیان آمریکا است و منجر به ارزش‌گذاری بیش از حد دلار، و در نتیجه رکود تولید و افزایش کسری تجاری شده است، پس آمریکا باید با بازسازی محیط تجارت و مالی جهانی، آن را به سود خود تغییر دهد. برای این منظور، دولت ترامپ باید از ابزارهای سیاستی متنوعی استفاده کند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

(۱) سیاست تعرفه‌ای: هدف از سیاست تعرفه‌ای، بازسازی محیط تجارت بین‌المللی نامطلوب برای آمریکا است. همانطور که پیشتر گفته شد، تولیدات صنعتی دارای ویژگی صرفه مقیاس هستند، بنابراین، بازگرداندن عظمت به تولیدات صنعتی در اصل به معنای بازگرداندن عظمت به صادرات آمریکا است. برای این منظور، بازسازی محیط تجارت بین‌المللی نامطلوب برای آمریکا به منظور رونق صادرات این کشور ضروری است.

(۲) سیاست ارزی: هدف از سیاست ارزی، بازسازی محیط مالی نامطلوب برای آمریکا است؛ یعنی با تقویت هژمونی دلار، ارزش آن را کاهش داده تا هزینه‌های تولید در آمریکا پایین بیاید. تنها از این طریق می‌توان در سطح بین‌المللی رقابت‌پذیر شد، تولیدات صنعتی را به کشور بازگرداند و محصولات ساخت آمریکا را به سراسر جهان روانه کرد.

(۳) ابزار امنیتی: منظور از ابزار امنیتی، تلاش دولت ترامپ برای پیوند دادن امنیت (که به نظر میلان، یک کالای عمومی است) با تجارت، امور مالی و غیره از طریق ارائه تضمین‌های امنیتی است. هدف از این کار، وادار کردن سایر کشورها به دادن امتیاز و تضمین اجرای مؤثر سیاست‌های ارزی و تعرفه‌ای و بازسازی محیط تجارت و مالی جهانی به نفع آمریکا است.

لازم به ذکر است که تعرفه‌ها، آشناترین ابزار برای دولت ترامپ هستند. در عین حال، تعرفه‌ها می‌توانند در کوتاه‌مدت به سرعت درآمدهای مالی دولت آمریکا را افزایش داده و از تنگنای بدهی‌های دولتی کنونی بکاهند. به همین دلیل، دولت ترامپ بی‌صبرانه و در وهله اول به سراغ تعرفه‌ها رفته است.

با این حال، شواهد گوناگون نشان می‌دهد که هدف دولت ترامپ از به کارگیری این سلاح قدرتمند تعرفه‌ای، دستیابی به توافق تعرفه صفر متقابل (توجه داشته باشید که در مقایسه با محیط تجاری کنونی، این خود یک بهبود به نفع آمریکا محسوب می‌شود) نیست، بلکه هدف واقعی آن، وادار کردن کشورها به مذاکره با آمریکا است تا ترامپ بتواند هنر مذاکره "نابغه وار" خود را به نمایش گذاشته و توافقات مالی و تجاری سودمند برای آمریکا را با طرف مقابل به امضا برساند.

با این حال، سیاست تعرفه‌ای شاید برای افزایش رقابت‌پذیری صادرات آمریکا و بازگرداندن تولیدات صنعتی به این کشور کافی نباشد. در همین حال، بین سیاست‌های ارزی و تعرفه‌ای نیز اثرات متقابل خنثی‌کننده یا تقویت‌کننده وجود دارد. گزارش میلان بخش زیادی را به این موضوع اختصاص داده است که چگونه چین با کاهش ارزش یوان، اثرات تعرفه‌های سنگین دولت نخست ترامپ علیه چین را خنثی کرد.

بنابراین، اگر سیاست تعرفه‌ای با سیاست ارزی (یعنی کاهش ارزش دلار) همراه شود، رقابت‌پذیری تولیدات صنعتی آمریکا احتمالاً دوباره افزایش خواهد یافت. در همین حال، کاهش ارزش دلار، یا به عبارت دیگر، افزایش ارزش پول ملی طرف مقابل در برابر دلار، ظاهراً برای طرف مقابل پذیرفتنی‌تر است. البته، بار دیگر تأکید می‌شود که پیش‌شرط این امر، عدم تأثیرگذاری منفی یا حتی تحکیم هژمونی دلار است.

در نهایت، در میان سه ابزار سیاستی فوق، ابزار امنیتی، برگ برنده‌ای است که آمریکا با تکیه بر جایگاه پلیس جهانی خود، بیشترین قدرت بازدارندگی را دارد. در ادامه، به تحلیل دقیق‌تر این سه ابزار سیاستی خواهیم پرداخت.

۳. بازگشت عظمت آمریکا در سایه هژمونی دلار

تحلیل گزارش میلان اگرچه بسیار تخصصی و منطقی به نظر می‌رسد، اما همچنان شاهد برخی نکات غیرقابل باور هستیم: چگونه می‌توان در سایه هژمونی دلار، ارزش آن را کاهش داد؟ چگونه می‌توان در سایه هژمونی دلار، تراز تجاری آمریکا را متعادل و حتی مثبت کرد؟ چگونه می‌توان در سایه هژمونی دلار، تولیدات صنعتی را به آمریکا بازگرداند؟ و چگونه می‌توان آمریکا را دوباره به عظمت رساند؟

(الف) هژمونی مالی آمریکا

ویژگی اصلی نظام پولی بین‌المللی کنونی، نقش یک ارز حاکمیتی - دلار - به عنوان ارز جهانی است، بدون آنکه هیچ نیرویی (مانند معاهدات بین‌المللی) بر نحوه انتشار آن محدودیت اعمال کند. نگران‌کننده‌تر آنکه، انتشار دلار در واقع در دست گروهی از نهادهای خصوصی است که بانک مرکزی به اصطلاح ملی - فدرال رزرو - را تشکیل می‌دهند. از آنجا که انتشار پول پایه توسط فدرال رزرو از طریق مبادله دارایی‌ها صورت می‌گیرد، هر بار انتشار پول پایه توسط فدرال رزرو منجر به گسترش دارایی‌های خصوصی آن می‌شود.

برخی تحقیقات نشان می‌دهد که در سال ۱۹۱۳، هنگام تأسیس فدرال رزرو، حجم دارایی‌های آن تنها ۱۴۳ میلیون دلار بود، در حالی که اکنون به بیش از ۸ تریلیون دلار رسیده است. آیا این دارایی‌های خصوصی رو به رشد، قابل معامله خصوصی هستند؟ یا می‌توان از آنها به عنوان وثیقه تجاری استفاده کرد؟ ما نمی‌دانیم. با این حال، همین ارزی که توسط یک گروه خصوصی منتشر و کنترل می‌شود، نقش ارز جهانی را ایفا کرده و هژمونی مالی یا هژمونی دلار آمریکا را شکل داده است.

هژمونی مالی (یا هژمونی دلار) آمریکا دارای ویژگی‌های آشکار زیر است:

(۱) بدون دلار، ممکن است نتوانید برخی از منابع حیاتی جهان مانند نفت را خریداری کنید؛ در مقابل، با داشتن دلار، می‌توانید هر نوع کالا و خدماتی را در جهان خریداری کنید.

(۲) دقیقاً به دلیل وجود بند (۱) فوق، اکثر معاملات جهانی با دلار انجام می‌شود، حتی اگر طرفین معامله (مانند عربستان سعودی و آفریقای جنوبی) هیچ ارتباطی با آمریکا نداشته باشند. این در واقع به این معناست که معاملات بین کشورها در واقع برای ذخیره دلار انجام می‌شود.

(۳) نه تنها بخش خصوصی دلار ذخیره می‌کند، بلکه تمام بانک‌های مرکزی جهان، دلار یا دارایی‌های مبتنی بر دلار (مانند اوراق قرضه دولتی آمریکا) را به عنوان ذخایر ارزی اصلی خود نگهداری می‌کنند. حتی صدام حسین که در زمان فرار از آمریکا نفرت عمیقی داشت، ۸۰۰ هزار دلار به همراه داشت.

(۴) نظام هژمونی مالی آمریکا بر مجموعه‌ای از زیرساخت‌های مالی متمرکز بر دلار بنا شده است؛ به عنوان مثال، سیستم سوئیفت که وظیفه انجام پرداخت‌ها و تسویه حساب‌های جهانی را بر عهده دارد، در دست آمریکا است.

لازم به ذکر است که دلیل شکل‌گیری به اصطلاح هژمونی دلار (یا مالی) آمریکا، آنگونه که میلان می‌ستاید، اعتبار دلار، استحکام ارزش آن و سهولت گردش آن نیست، بلکه احتمالاً استفاده آمریکا از ابزار امنیتی خود و انعقاد برخی معاهدات نابرابر مانند توافقنامه پتrodلار (که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت) تحت تهدید و تطمیع بوده است.

در واقع، با نگاهی به تاریخچه دلار، این ارز اساساً از هیچ اعتباری برخوردار نبوده و ارزش آن نیز مستحکم نبوده است. به عنوان مثال، طبق توافقنامه برتون وودز، آمریکا به سراسر جهان تعهد داد که هر دارنده دلار می‌تواند آن را با نرخ ۳۵ دلار در ازای یک اونس طلا در فدرال رزرو مبادله کند. این وعده زیبا باعث شد که دلار به "طلای آمریکا" تبدیل شود. با این حال، پس از یک بار کاهش ارزش دلار در برابر طلا، آمریکا در نهایت توافقنامه برتون وودز را زیر پا گذاشت و تعهد خود برای مبادله دلار با طلا را متوقف کرد و دلار را از "طلای آمریکا" به یک اسکناس معمولی تبدیل کرد. بدین ترتیب آشکار است که دلار از هیچ اعتباری برخوردار نبوده و ارزش آن نیز مستحکم نبوده است.

البته، فروپاشی نظام برتون وودز، جایگاه دلار به عنوان اصلی‌ترین ارز ذخیره را تضعیف نکرد. از یک سو، تحت تأثیر نیروی محرکه عادت، کشورها (به ویژه کشورهای در حال توسعه) همچنان دلار را به عنوان اصلی‌ترین ارز ذخیره خود می‌نگریستند؛ از سوی دیگر، آمریکا بلافاصله پس از فروپاشی نظام برتون وودز به سمت "پتrodلار" روی آورد. آمریکا همزمان با لغو تعهد خود برای تبدیل دلار به طلا، به

سرعت با عربستان سعودی، بزرگترین تولیدکننده نفت در آن زمان، به توافق رسید: دلار تنها ارز قابل پرداخت برای خرید نفت خواهد بود.

این توافق پس از آن توسط سایر اعضای اوپک (OPEC) نیز پذیرفته شد. بدین ترتیب، دلار پس از جدا شدن از طلا، بلافاصله با نفت پیوند خورد. "پترودلار" به ستون مهمی پس از فروپاشی نظام برتون وودز تبدیل شد که به دلار امکان داد به ایفای نقش ارز جهانی ادامه دهد و هژمونی دلار را رقم بزند. با این حال، همانطور که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت، "پترودلار" احتمالاً یک معاهده نابرابر بود که آمریکا با استفاده از ابزار امنیتی خود و تحت تهدید و تطمیع آن را منعقد کرد. هژمونی دلار (مالی آمریکا) تقاضای شدیدی برای دلار در سطح جهانی ایجاد کرده است که منافع بی‌شماری را برای آمریکا به همراه داشته است.

نخست، آمریکا دلار تولید می‌کند و جهان کالا. از زمان تأسیس نظام جامائیکا، آمریکا کسری تجاری طولانی‌مدت خود را آغاز کرده است و این کسری به طور فزاینده‌ای در حال افزایش بوده است (به نمودار ۲ در متن قبلی مراجعه کنید).

دوم، نرخ ارز ناعادلانه بازار. این ناشی از تقاضای بیش از حد برای دلار به دلیل وابستگی بیش از حد کشورها به آن است که به طور مصنوعی ارزش دلار را افزایش می‌دهد. به عنوان مثال، بر اساس برابری قدرت خرید (PPP)، تولید ناخالص داخلی چین مدتهاست که از آمریکا پیشی گرفته است، اما تولید ناخالص داخلی چین بر اساس ارزش فعلی دلار هنوز بسیار کمتر از آمریکا است.

سوم، در صورت لزوم، آغاز جنگ ارزی برای نجات بحران‌های داخلی. به عنوان مثال، در زمان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸، آمریکا دوره‌های متوالی تسهیل کمی را به کار گرفت و دلار را به خارج از کشور سرازیر کرد تا ارزش آن را کاهش داده و در نتیجه صادرات را تقویت کند.

چهارم، برداشت دارایی‌های سایر کشورها. به عنوان مثال، پس از روی کار آمدن بایدن، از یک سو با به راه انداختن جنگ اوکراین و از سوی دیگر با افزایش نرخ بهره، سرمایه و ثروت جهانی با موفقیت به سمت آمریکا سرازیر شد.

پنجم، تسلیحاتی کردن دلار؛ یعنی آمریکا با استفاده از هژمونی دلار و زیرساخت‌های مالی جهانی تحت سلطه خود، تحریم‌های اقتصادی را علیه کشورهای مربوطه اعمال می‌کند تا به اهداف ژئوپلیتیکی خود دست یابد. کشورهایی مانند ونزوئلا، ایران، افغانستان، کره شمالی، کوبا و روسیه به شدت از این امر آسیب دیده‌اند!

(ب) ارزش دلار و حساب جاری در سایه هژمونی دلار

ما پیشتر در مورد هژمونی دلار بحث کردیم و دریافتیم که این هژمونی می‌تواند منافع بی‌شماری را برای آمریکا به همراه داشته باشد. با این حال، آیا ارزش دلار در سایه هژمونی آن به طور مصنوعی کاهش خواهد یافت؟ آیا حساب جاری آمریکا می‌تواند متعادل شود یا حتی مزاد داشته باشد؟ هژمونی دلار به این معناست که تقاضای شدیدی در سطح جهانی برای دلار شکل گرفته و در نتیجه، تقاضای قدرتمندی در بازار ایجاد شده است. این امر ناگزیر به ارزش‌گذاری بیش از حد مصنوعی دلار منجر خواهد شد. می‌توان تصور کرد که وقتی دلار بر نظام تجارت و مالی جهان مسلط می‌شود، مانند یک ارز رایج جهانی عمل می‌کند. کشورهای جهان تمایل دارند دلار و اوراق قرضه دولتی آمریکا را نگهداری کنند و این تقاضا لزوماً مبتنی بر عملکرد اقتصادی یا بازده سرمایه‌گذاری خود آمریکا نیست، بلکه ناشی از یک نوع "ذخیره" است. آمریکا به عنوان کشور صادرکننده ارز ذخیره، باید به طور مداوم دلار و اوراق قرضه دولتی خود را به جهان صادر کند تا نیازهای تجارت و ذخیره جهانی را برآورده سازد.

با این حال، آمریکا چگونه می‌تواند دلار و اوراق قرضه دولتی خود را برای تأمین تقاضای ذخیره جهانی دلار صادر کند؟ یا به عبارت دیگر، دلار از طریق چه مکانیسمی به سراسر جهان جریان می‌یابد؟

بدیهی است که جریان دلار به جهان رایگان نیست و باید از طریق مبادله صورت گیرد: آمریکا باید "دلار خرج کند" تا کشورهای دیگر به دلار دست یابند و سپس، برای آنکه دلار ذخیره شده در دستشان سودآور باشد (و بلااستفاده نماند)، از این دلارها برای خرید اوراق قرضه دولتی آمریکا استفاده کنند. و دستیابی به این مبادله تنها از طریق حفظ مداوم کسری حساب جاری امکان‌پذیر است؛ این همان چیزی است که "خرج کردن دلار" نامیده می‌شود.

با این حال، مسئله همچنان این است که با توسعه اقتصاد جهانی، تقاضای جهان برای دلار و اوراق قرضه دولتی آمریکا بیشتر و بیشتر خواهد شد. در مواجهه با این تقاضای فزاینده برای دلار، سه سناریوی زیر را در نظر می‌گیریم:

نخست، آمریکا به طور فزاینده‌ای دلار صادر می‌کند تا نیاز روزافزون جهان به دلار را برآورده سازد. در این حالت، کسری حساب جاری آمریکا بیشتر و بیشتر خواهد شد.

دوم، سرعت صدور دلار با افزایش تقاضای جهانی برای دلار همگام نیست. در این حالت، ارزش دلار افزایش می‌یابد و افزایش ارزش دلار ناگزیر منجر به از دست دادن رقابت‌پذیری تولیدات صنعتی آمریکا به دلیل گرانی دلار و همچنین کاهش صادرات و افزایش کسری تجاری می‌شود.

سوم، سرعت صدور دلار بیشتر از سرعت افزایش تقاضای جهانی برای دلار است. در این حالت، ارزش دلار کاهش می‌یابد. با این حال، آیا چنین وضعیتی امکان‌پذیر است؟ البته که ممکن است! این وضعیت در دوره اجرای سیاست‌های تسهیل کمی توسط آمریکا در زمان بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ رخ داد. با این حال، دلارهای صادر شده از طریق تسهیل کمی، ماهیت مالی داشته و "پول داغ" و "پول سریع" محسوب می‌شوند و متعلق به حساب سرمایه هستند؛ این در واقع به این معناست که این پول‌های داغ در نهایت به آمریکا بازخواهند گشت.

دقیقاً به دلیل ماهیت کوتاه‌مدت، نوسانات شدید و بی‌ثباتی حساب سرمایه، معمولاً در تحلیل‌های بلندمدت در نظر گرفته نمی‌شود. در مورد اینکه چرا ترامپ این بار تسهیل کمی را اجرا نکرد، در ادامه بحث بیشتری خواهیم داشت.

بدین ترتیب آشکار است که در بلندمدت، هژمونی دلار ناگزیر به ارزش‌گذاری بیش از حد مصنوعی دلار (به جز احتمالاً در دوره تسهیل کمی) و کسری حساب جاری آمریکا منجر می‌شود. هنگامی که نرخ رشد اقتصادی آمریکا کمتر از نرخ رشد اقتصاد جهانی باشد، این وضعیت آشکارتر خواهد بود. بر اساس آمار سال ۲۰۲۳، به جز برخی کشورهای کوچک و کم‌اهمیت به دلایل خاص، ارزش دلار در برابر پول تقریباً تمام کشورها به طور مصنوعی بیش از حد بالا ارزیابی شده است.

در مورد چین، نسبت نرخ ارز بازار یوان در سال ۲۰۲۳ به نرخ محاسبه‌شده بر اساس برابری قدرت خرید، ۱.۹۲ بوده است. این در واقع به این معناست که پس از تعدیل بر اساس برابری قدرت خرید، تولید ناخالص داخلی واقعی چین باید ۹۲٪ افزایش یابد. تولید ناخالص داخلی چین بر اساس ارزش دلار در سال ۲۰۲۳، ۱۷.۸۹ تریلیون دلار بوده است. افزایش ۹۲٪ به این معناست که تولید ناخالص داخلی واقعی چین در سال ۲۰۲۳ باید ۳۴.۳۴۸۸ تریلیون دلار باشد که بسیار بیشتر از ۲۷.۳۷ تریلیون دلار آمریکا است و تولید ناخالص داخلی چین قاعدتاً باید ۱۲۵.۵٪ تولید ناخالص داخلی آمریکا باشد.

(ج) چرا تسهیل کمی امکان‌پذیر نیست؟

لازم به ذکر است که همانطور که در متن قبلی گفته شد، تسهیل کمی حداقل در کوتاه‌مدت می‌تواند به کاهش ارزش دلار و در نتیجه افزایش رقابت‌پذیری صادرات آمریکا و حتی احتمالاً بازگشت تولیدات صنعتی به این کشور منجر شود تا به هدف MAGA مورد نظر ترامپ دست یابد. با این حال، چرا ترامپ مانند دولت دموکرات اواما در آن زمان از تسهیل کمی استفاده نکرد؟

نخست آنکه، تسهیل کمی نمی‌تواند در کوتاه‌مدت درآمدهای مالی آمریکا را افزایش دهد، در حالی که تعرفه‌ها می‌توانند. اما باید توجه داشت که اگر تعرفه‌ها بیش از حد بالا تعیین شوند، روابط دو کشور قطع خواهد شد و در نتیجه آمریکا حتی یک دلار تعرفه نیز جمع‌آوری نخواهد کرد؛ به عنوان مثال، وضع تعرفه‌های بسیار بالا توسط آمریکا بر چین، کاملاً می‌تواند منجر به قطع روابط تجاری و اقتصادی بین دو کشور شود.

دوم، همانطور که پیشتر گفته شد، دلارهای صادر شده از طریق تسهیل کمی، ماهیت مالی داشته و "پول داغ" و "پول سریع" محسوب می‌شوند و متعلق به حساب سرمایه هستند، بنابراین ثبات بلندمدتی ندارند. نمودار ۳، M⁰ و M¹ آمریکا را از سال ۱۹۷۸ نشان می‌دهد.

همانطور که مشاهده می‌شود، "تسهیل کمی" آمریکا یک پدیده بسیار غیرقابل باور در علم اقتصاد ایجاد کرده است: M⁰ دلار از M¹ آن بیشتر شده است. از آنجا که M¹ تنها شامل سپرده‌های دلاری در داخل آمریکا است، در حالی که M⁰ شامل پول نقد در گردش در خارج از آمریکا نیز می‌شود، بیشتر بودن M⁰ از M¹ تنها می‌تواند به این معنا باشد که حجم زیادی از پول نقد دلار به خارج از کشور جریان یافته است. با این حال، از سال ۲۰۱۵، روند بیشتر بودن M⁰ دلار از M¹ آن شروع به کاهش کرده است، که نشان می‌دهد پول‌های داغ در گردش در خارج از آمریکا شروع به بازگشت کرده‌اند و پس از سال ۲۰۱۸، M⁰ دلار از M¹ آن کمتر شده است.

سوم، و مهم‌تر از همه، تسهیل کمی نیازمند اقدام فدرال رزرو است و فدرال رزرو که تحت کنترل دموکرات‌ها است، اساساً با سیاست‌های ترامپ همکاری نخواهد کرد. اولین گام در تسهیل کمی، کاهش نرخ بهره توسط فدرال رزرو است. در دسامبر ۲۰۰۸، فدرال رزرو محدوده هدف نرخ وجوه فدرال را به ۰-۰.۲۵٪ کاهش داد و عصر دیوانه‌وار نرخ بهره صفر را آغاز کرد.

همین نرخ بهره صفر بود که مؤسسات مالی آمریکا (مانند بانک‌های سرمایه‌گذاری) را تشویق کرد تا با هزینه نزدیک به صفر، دلار به دست آورده و آن را به روش‌های مختلف به سراسر جهان منتقل کنند؛ به عنوان مثال، مستقیماً وام‌های دلاری به مؤسسات مالی یا شرکت‌های خارجی ارائه دهند. و برای استفاده از این وام‌های دلاری، مؤسسات مالی یا شرکت‌های خارجی باید دلار را در بازار ارز داخلی خود به پول ملی تبدیل کنند که نتیجه آن ناگزیر افزایش ارزش پول ملی و کاهش ارزش دلار خواهد بود.

البته، مؤسسات مالی آمریکا نیز ممکن است مستقیماً در بازار ارز بین‌المللی دلار را به ارزهای دیگر تبدیل کرده و بدین ترتیب به شکل سرمایه سرگردان و پول داغ مستقیماً وارد کشورهای دیگر شده و

دارایی‌های آنها (مانند املاک و مستغلات و سهام) را خریداری کنند. در نتیجه، ارزش دلار بار دیگر کاهش می‌یابد. بدین ترتیب آشکار است که کاهش نرخ بهره توسط فدرال رزرو، پیش‌شرط تسهیل کمی است. با این حال، ترامپ بارها از فدرال رزرو خواسته است نرخ بهره را کاهش دهد، اما فدرال رزرو اساساً به این درخواست توجهی نکرده است. محدوده هدف فعلی نرخ وجوه فدرال رزرو بین ۴.۲۵ تا ۴.۵٪ حفظ شده است و این محدوده نرخ برای ۴ ماه ثابت مانده است؛ یعنی پس از روی کار آمدن ترامپ، نرخ وجوه فدرال کاهش نیافته است.

(د) ابزار امنیتی اجباری

همانطور که مشاهده شد، هژمونی دلار ناگزیر به ارزش‌گذاری بیش از حد مصنوعی دلار و کسری حساب جاری آمریکا منجر می‌شود. این قانون اقتصاد است، بازار آن را تعیین می‌کند و آمریکا نمی‌تواند همه چیز را با هم داشته باشد! آمریکا نمی‌تواند هم هژمونی دلار را بخواهد و هم کاهش ارزش دلار و مازاد حساب جاری، تا تولیدات صنعتی به کشور بازگردد! با این حال، آیا آمریکا می‌تواند از طریق ابزارهای غیربازاری به این "غیرممکن" دست یابد؟ پاسخ مثبت است. این همان چیزی است که ابزار امنیتی نامیده می‌شود.

همانطور که پیشتر گفته شد، آمریکا همزمان با به کارگیری چماق تعرفه‌ها، منتظر مذاکره برخی کشورها نشسته است و ترامپ که خود را نابغه مذاکره می‌داند، می‌تواند با استفاده از ابزار امنیتی، طرف مقابل را وادار به امضای توافقاتی کند که برخلاف قوانین اقتصاد بازار و به نفع خودش باشد.

ابزار امنیتی در اینجا می‌تواند تعابیر مختلفی داشته باشد. به عنوان مثال، آمریکا می‌تواند با ارائه تضمین‌های امنیتی به طرف‌های مذاکره، امتیازاتی از آنها بگیرد و در نهایت معاهدات نابرابر را به امضا برساند. مشهورترین نمونه، توافقنامه پترودلار بین آمریکا و عربستان سعودی در سال‌های گذشته است. در آن زمان، اسرائیل چندین جنگ خاورمیانه را به راه انداخته بود که منطقه را دچار وحشت و ناآرامی کرده بود. آمریکا به موقع از ناآرامی‌های خاورمیانه و نیاز عربستان سعودی به امنیت استفاده کرد و با ارائه تضمین‌های امنیتی به عربستان، این کشور را مجبور به امضای توافقنامه پترودلار کرد.

توافقنامه پلازا که در سال‌های گذشته تأثیر عمیقی بر اقتصاد آمریکا گذاشت نیز، نتیجه استفاده آمریکا از جایگاه خود به عنوان تأمین‌کننده امنیت متحدان و اعمال فشار دیپلماتیک و مذاکرات اقتصادی برای وادار کردن ژاپن و آلمان به امضای آن بود. البته، ابزار امنیتی شامل تهدیدات امنیتی

مستقیم نیز می‌شود؛ به عنوان مثال، پرونده آلستوم فرانسه و ماجرای مگ وانژو از هواوی، و حتی بعید نیست که از طریق به راه انداختن جنگ‌های منطقه‌ای، نیازهای امنیتی برای کشورهای دیگر ایجاد کنند.

به طور خلاصه، در امور اقتصادی بین‌المللی، آمریکا احتمالاً از هژمونی نظامی خود برای دستیابی به اهداف استراتژیک خود از طریق ابزارهای مختلف امنیتی و ایجاد وحشت به شکل اجباری استفاده خواهد کرد. در حال حاضر، بسیاری از کشورهای کوچک (از جمله ویتنام و کامبوج) تحت فشار تعرفه‌های بالای ترامپ، با مذاکره با آمریکا موافقت کرده‌اند. این در واقع به این معناست که تعرفه‌ها خود نوعی اجبار هستند!

در اینجا، شاید بتوانیم در مورد اینکه آمریکا با استفاده از ابزارهای فشار، چه نوع توافقاتی را با کشورهای کوچکی که تسلیم شده‌اند، به دست خواهد آورد، بحث کنیم. به نظر شخصی، هر نوع توافق نابرابر عجیب و غریبی ممکن است. آمریکا بر اساس قدرت و با در نظر گرفتن طرف‌های مختلف مذاکره، احتمالاً به دنبال دستیابی به اهداف زیر خواهد بود:

(۱) مستقیماً از طرف‌های مذاکره بخواهد که سالانه حجم معینی از محصولات (نوع، مقدار یا ارزش و غیره) را از آمریکا وارد کنند. این امر به آمریکا اجازه می‌دهد تا به سرعت درهای بازارهای جهانی را باز کرده و به بازگشت تولیدات صنعتی خود کمک کند.

(۲) مستقیماً از طرف‌های مذاکره بخواهد که اوراق قرضه بلندمدت (۱۰۰ ساله) آمریکا را به منظور جایگزینی اوراق قرضه دولتی فعلی خود خریداری کنند. این امر به طور قابل توجهی از فشار بدهی‌های دولتی آمریکا کاسته و جایگاه هژمونیک دلار را تحکیم خواهد کرد.

(۳) توافقنامه پلازای سال‌های گذشته را تکرار کرده و از طرف مقابل بخواهد ارزش پول خود را افزایش دهد. این امر باعث افزایش رقابت‌پذیری صادرات آمریکا خواهد شد.

(۴) خواستار اجرای تعرفه‌های نابرابر به نفع خود شود؛ به عنوان مثال، اجازه دهد آمریکا تعرفه‌های بالایی بر واردات خاص از طرف مقابل اعمال کند، اما طرف مقابل اجازه نداشته باشد تعرفه‌های وارداتی بر کالاهای (خاص) آمریکایی وضع کند یا تنها تعرفه‌های بسیار پایینی وضع کند. هدف از این کار نیز افزایش رقابت‌پذیری صادرات آمریکا است.

به طور خلاصه، اگر آمریکا از قوانین اقتصاد بازار و قوانین بین‌المللی پیروی کند، نمی‌تواند همه چیز را با هم بخواهد. در سایه هژمونی دلار، آمریکا نمی‌تواند ارزش دلار را به طور مصنوعی کاهش دهد و نمی‌تواند به تراز تجاری مثبت دست یابد، بلکه تنها با کسری تجاری روبرو خواهد بود. آمریکا

همچنین نمی‌تواند تولیدات صنعتی خود را به کشور بازگرداند و آمریکا را دوباره به عظمت برساند! مگر اینکه آمریکا از ابزار امنیتی استفاده کرده و با اجبار، توافقات نابرابر را با کشورهای مختلف به امضا برساند، و این همواره رفتار غارتگرانه ذاتی غرب بوده است!